

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۲۴ - شنبه ۹۵/۸/۲۲

صورت دوم دوران بین نسخ و تخصیص

صورت دیگری از دوران بین تخصیص و نسخ، چنین است که عام متقدم باشد و خاص، متأخر و بعد از وقت عمل به عام باشد؛ یعنی مثلاً مولا ابتدا فرموده است: «اکرم کلّ عالم» و بعد از چند سال، وارد شده است: «لا تکرّم الفساق من العلماء». در این حالت، خاص می تواند مخصوص عام مقدم باشد؛ یعنی از اول هم اکرام هر عالمی واجب نبود، همچنین می تواند نسخ باشد؛ یعنی تا امروز اکرام هر عالمی واجب بود اما بعد از ورود خاص، آن حکم نسخ می شود و به جای آن، حکم دیگری که حرمت اکرام عالم فاسق است می آید. پس در اینجا دوران امر در این است که خود خاص، مخصوص باشد یا نسخ؛ به خلاف صورت قبل که دوران امر بین این بود که خاص مقدم، مخصوص باشد یا عام متأخر، نسخ باشد.

اشکال آخوند بر شیخ رحمته با توجه به این صورت

در اینجا نیز مرحوم آخوند می فرماید اگر مبنای شیخ انصاری اعلی الله مقامه تمام باشد، باید نسخ را مقدم بداریم؛ زیرا با تقدیم نسخ، شمول تنجیزی عام محفوظ می ماند. ولی اگر احتمال تخصیص را مقدم بداریم، شمول تنجیزی عام ضربه می بیند و شمول اطلاقی محفوظ می ماند.

توضیح مطلب آنکه: اگر گفته شود خاص، نسخ است، یعنی «اکرم کل عالم» همه ای افراد عالم حتی فاسق را شامل شده است. پس عموم عام نسبت به قبل از نسخ، به جای خودش محفوظ است؛ زیرا بنا بر اینکه خاص، نسخ باشد کاری به زمان صدور عام ندارد و به هر حال عموم عام که تنجیزی بود ضربه ای نمی بیند. اما اگر خاص را مخصوص فرض کردیم، یعنی عام از اول در عمومش حجت نیست و بعضی افراد را به طور جدی شامل نمی شود؛ یعنی دلالت تنجیزی عام ضربه خورده است. آری، با نسخ بودن خاص متأخر، رفع ید از یک نوع شمول می کنیم اما آن شمول، اطلاقی است نه شمولی که عام اصولی را محدود کند. «اکرم کل عالم» علاوه بر شمول عمومی، یک شمول اطلاقی دارد؛ یعنی وجوب اکرام با مقدمات حکمت در هر زمانی واجب است حتی بعد از ورود خاص. با ورود خاص نسخ، دست از این شمول

اطلاقی برمی داریم اما شمول عام نسبت به قبل از نسخ باقیست. و این عمل طبق مبنای شیخ رحمته الله علیه مانعی ندارد؛ چون به تعبیر شیخ رحمته الله علیه شمول اطلاق، تعلیقی است اما شمول عموم، تنجیزی است.

لذا جناب آخوند رحمته الله علیه می فرماید اگر مبنای شیخ رحمته الله علیه درست باشد و به آن ملتزم شویم، چه در خاص متقدم و چه در خاص متأخر باید بگوییم که نسخ مقدم بر تخصیص است، در حالی که خود شیخ رحمته الله علیه هم قائل نیست.

ثمره‌ی بحث از تقدیم نسخ یا تخصیص

اصولیون با روش‌های مختلف، خواسته‌اند راهی برای تقدیم تخصیص بر نسخ پیدا کنند و بگویند تخصیص در هر دو صورت، مقدم است. اما قبل از بررسی این راهکارها، مناسب است دانسته شود آیا بحث از تقدیم تخصیص یا نسخ، نسبت به زمان ما دارای اثر است یا خیر؟

در صورت دوم که عام مقدم باشد، این بحث فقط فی‌الجمله می‌تواند اثر داشته باشد؛ یعنی نسبت به افرادی که در آن زمان‌ها بودند و وراث آنان، و إلا نسبت به ما تأثیر ندارد؛ زیرا در مورد خاص، عمل به عام لازم نیست، چه بر اساس تخصیص و چه بر اساس نسخ.

اما در صورت اول که ذکر شد خاص مقدم است و بعد عام می‌آید، این بحث نسبت به ما نیز می‌تواند اثر داشته باشد. مثلاً در روایات آمده است: «الْخُمْسُ بَعْدَ الْمُؤْنَةِ»^۱ و فرض می‌کنیم که این خاص از قبل بوده است (البته در واقع چنین نیست)، سپس عمومی آمده است و بیان می‌کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»^۲ یا روایت دیگری می‌فرماید: «الْخُمْسُ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ»^۳. یعنی حتی مؤونه‌ی شخصی نیز مشمول خمس می‌شود و از شمول آن خارج نیست.

با این فرض اگر این عام متأخر (الْخُمْسُ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ) ناسخ باشد، امروزه ما باید بدون کسر مؤونه خمس بپردازیم، ولی اگر خاص متقدم (الْخُمْسُ بَعْدَ الْمُؤْنَةِ) منحصص باشد امروزه ما هم مثل کسانی که قبل

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۹۹، ح ۱ (۱۲۵۷۹):

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي رحمته الله علیه - أَخْبَرَنِي عَنْ الْخُمْسِ أَعْلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنْ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الضُّرُوبِ وَعَلَى الصَّنَاعِ وَكَيْفَ ذَلِكَ فَكَتَبَ بِحُطِّهِ الْخُمْسُ بَعْدَ الْمُؤْنَةِ.

۲. الانفال / ۴۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۰۳، ۶ (۱۲۵۸۴):

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ رحمته الله علیه عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ.

بودند، خمس را باید بعد از مؤونه حساب کنیم.

لذا صورت اول می‌تواند نسبت به ما هم اثر عملی داشته باشد، بر خلاف صورت دوم که عام (الْحُمْسُ فِي كُلِّ مَا أَقَادَ النَّاسُ) مقدم باشد و خاص (الْحُمْسُ بَعْدَ الْمُتُونَةِ) متأخر باشد که در این صورت برای زمان ما فرقی نمی‌کند؛ چه خاص ناسخ باشد و چه خاص مخصص باشد، به هر حال در مؤونه خمس واجب نیست، یا به دلیل نسخ شدن عام یا به دلیل تخصیص خوردن. آری، برای افرادی که در فترت بین صدور عام و صدور خاص بودند یا وراثت آنان، فرق پیدا می‌کند؛ یعنی اگر خاص ناسخ باشد، قبلاً در ذمه‌ی آنها خمس آمده است حتی در مؤونه و اگر پرداخته باشند باید جبران کنند، ولی اگر مخصص باشد، برای آنها هم پرداخت خمس مؤونه لازم نبوده است.

راهکار عده‌ای برای تقدیم تخصیص بر نسخ و نقد آن

عده‌ای خواسته‌اند بگویند تخصیص مقدم است و حتی اگر مبنای شیخ رحمته‌الله را بپذیریم (یعنی بگوییم عموم منجز است و لذا مقدم بر اطلاق معلق است) در ما نحن فیه می‌گوییم اطلاق مقدم بر عموم است لکثرة التخصیص و قلّة النسخ؛^۱ چون تخصیص زیاد است و نسخ کم است، و این باعث می‌شود در دوران امر بین تخصیص و نسخ در هر دو مثال، احتمال تخصیص را مقدم بداریم.

اشکال این وجه واضح است و آقایان گفته‌اند صرف کثرت تخصیص، موجب نمی‌شود از ظهور کلام به حسب طبع اولی آن در نسخ و مقدم بودن آن بر تخصیص رفع ید کنیم. صرف کثرت، تغییری در ظهور ایجاد نمی‌کند. از این جهت بعضی این بیان بسیط را قدری تطویر و تکمیل کرده و به نحو بهتری تبیین کرده‌اند.

بیان مرحوم آخوند در تکمیل وجه مذکور در تقدیم تخصیص بر نسخ در هر دو صورت

مرحوم آخوند، هر چند در این مبحث، اتکال بر این وجه نکرده است اما در توجیه آن، می‌فرماید: از آنجا

۱. الفصول الغرویه فی الأصول الفقهیه، ص ۲۱۳:

و قد یفرق أيضا بأن احتمال النسخ أبعد من احتمال التخصیص لغلبته و ندره النسخ فعدم مقاومة خبر الواحد للقوی لا یستلزم عدم مقاومته للضعیف.

۲. کفایة الأصول (ط - آل البیت)، ص ۴۵۰:

و منها ما قیل فیما إذا دار بین التخصیص و النسخ کما إذا ورد عام بعد حضور وقت العمل بالخاص حیث یدور بین أن یکون الخاص مخصصا أو یکون العام ناسخا أو ورد الخاص بعد حضور وقت العمل بالعام حیث یدور بین أن یکون الخاص مخصصا للعام أو ناسخا له و رافعا لاستمراره و دوامه فی وجه تقدیم التخصیص علی النسخ من غلبه التخصیص و ندره النسخ.

که تخصیص، اکثر از نسخ است، موجب می‌شود که کلام، ظهوری در تخصیص پیدا کند که اقوای از ظهور کلام در نسخ است. در واقع کثرت تخصیص و ندرت نسخ، علت می‌شود که کلام به خاطر این کثرت، همیشه مکتنف به قرینه‌ای باشد که ذهن اهل محاوره را به گونه‌ای سامان می‌دهد تا ظهور اقوایی در تخصیص نسبت به ظهور نسخ داشته باشد.

اشکال محقق نائینی رحمته الله بر بیان مرحوم آخوند

محقق نائینی رحمته الله در *اجود التقريرات* می‌فرماید^۱ اینکه بگوییم چون تخصیص فی نفسه کثرت دارد پس مقدم است، سخن درستی نیست. اما اگر کسی این چنین ادعا کند که ظهور دلیل در استمرار و دوام، به قرینه‌ی ندرت نسخ، اقوای از ظهور عام در عموم است، باز استدلال ناتمامی است؛ زیرا:

استفاده‌ی استمرار و دوام حکم، باید به کمک دلیل خارجی باشد و خود دلیل نمی‌تواند ظهور در دوام و استمرار داشته باشد. محال است یک دلیل ظهور در استمرار و دوام، من جهة نفسه داشته باشد؛ زیرا هر دلیلی فقط متکفل بیان حکم برای موضوعش است، اما اینکه این حکم برای این موضوع در طول زمان استمرار دارد، در مرتبه‌ی بعد است و باید توسط دلیل دیگری ثابت شود. هیچ دلیلی نمی‌تواند مدلول خودش را به همراه استمرارش اثبات کند؛ زیرا استمرار وقتی ثابت می‌شود که در مرحله‌ی قبل، اصل حکم ثابت شده باشد. و بالجمله دلیل اولی، اصل حکم را اثبات می‌کند و باید دلیل دیگر، استمرار حکم را ثابت کند.

محقق نائینی رحمته الله با قاطعیت می‌گوید: «لا يمكن ان يكون الدليل المثبت لأصل الحكم متعرضاً لاستمراره»؛

و لا يخفى أن دلالة الخاص أو العام على الاستمرار و الدوام إنما هو بالإطلاق لا بالوضع فعلى الوجه العقلي في تقديم التقييد على التخصيص كان اللازم في هذا الدوران تقديم النسخ على التخصيص أيضا و أن غلبة التخصيص إنما توجب أقوائية ظهور الكلام في الاستمرار و الدوام من ظهور العام في العموم إذا كانت مرتكزة في أذهان أهل المحاوره بمثابة تعد من القرائن المكتنفة بالكلام و إلا فهي و إن كانت مفيدة للظن بالتخصيص إلا أنها غير موجبة لها كما لا يخفى.

۱. أجود التقريرات، ج ۲، ص ۵۱۴:

(و أما ما توهم) من ان جهة التقديم هو كثرة التخصيص و قلة النسخ (ففيه) ان الكثرة بنفسها لا تكون قرينة على التخصيص ما لم يكن هناك موجب آخر له (فإن قلت) ان أصالة عدم النسخ تقتضى التخصيص و أصالة عدم التخصيص و إن كانت معارضة له إلا ان أصالة عدم النسخ تتقدم عليها من جهة كثرة التخصيص و قلة النسخ (و بعبارة أخرى) ظهور الدليل في الاستمرار و الدوام بقرينة ندره النسخ يكون أقوى من ظهور العام في العموم فيتقدم عليه (قلت) ظهور الدليل في الاستمرار و الدوام إما أن يكون من جهة نفسه أو من جهة دليل خارجي (اما) الظهور من جهة نفسه لأجل الإطلاق و مقدمات الحكمة (فهو) ممنوع جدا إذ من الظاهر ان الدليل على ثبوت حكم لموضوع لا يكون متعرضا إلا لثبوت الحكم لذلك الموضوع (و أما) ان هذا الحكم له أمدا و ليس له أمد (فهو) محتاج إلى دليل آخر يحكم فيه بالاستمرار لهذا الحكم حتى يكون الحكم الثابت للموضوع في القضية الأولى موضوعا للحكم بالاستمرار في قضية أخرى و لا يمكن ان يكون الدليل المثبت لأصل الحكم متعرضا لاستمراره أيضا.

دلیلی که مثبت اصل حکم است نمی تواند مثبت استمرارش باشد.

در اینجا اشکالی نسبت به کلام محقق نائینی رحمته الله به نظر می رسد - کما اینکه خود ایشان هم آن را ذکر کرده است - که: چه بسا خود ایشان نیز برای استمرار حکمی به دلیلی تمسک کرده اند که اصل حکم را به نحو قضیه‌ی حقیقه بیان کرده است؛ مثلاً اگر شک کردیم بیعی که انجام شده، هنوز لزوم و وجوب وفاء دارد، ایشان و دیگران گفته اند با تمسک به «**اوفوا بالعقود**» می توان استمرار حکم را اثبات کرد، حال چگونه ایشان می گوید استمرار حکم باید به دلیل دیگری غیر از دلیل مثبت اصل حکم باشد؟! «**اوفوا بالعقود**» اصل حکم یعنی لزوم را اثبات کرده است در حالی که هنگام شک، بر فرضی که کسی فسخ کرده و نمی دانیم فسخش نافذ است یا خیر، گفته اند با تمسک به «**اوفوا بالعقود**» می توانید بگویید هنوز عقد و وجوب وفاء دارد و فسخ نافذ نیست.

محقق نائینی رحمته الله در پاسخ به این اشکال می گوید^۱ درست است که به «**اوفوا بالعقود**» برای استمرار تمسک می کنیم، ولی در عین حال بر حرف خود نیز باقی هستیم.

توضیح آنکه: دو استمرار داریم که نباید مخلوط شود؛ یک استمرار مربوط به این است که حکمی که بر موضوع مقدره الوجود جعل شده است، آیا نسبت به موضوعات جدید در طول زمان باقی است یا باقی نیست؟ این استمرار باید به دلیل دیگر ثابت شود و از نفس قضیه‌ی مثبت اصل حکم استفاده نمی شود. ولی یک استمرار دیگر نیز داریم که مربوط به این است که حکمی که روی موضوع خاص ثابت شد، آیا مقید به زمانی است یا ادامه دارد؟ یعنی بیع که توسط زید محقق شد، بعد از دو روز هم وجوب وفاء دارد یا ندارد؟ این استمرار غیر از آن استمرار است و از دلیل مثبت اصل حکم استفاده می شود و شکی در آن نیست. مورد مذکور در تمسک به «**اوفوا بالعقود**» هم از همین قبیل است.

۱. همان، ص ۵۱۵:

(لا يقال) إذا لم يمكن تعرض الدليل المثبت للحكم لاستمراره فكيف بنيتم على استفاده الاستمرار من قوله تعالى (أوفوا بالعقود) بمقدمات الحكمة (فإنه يقال) فرق بين استمرار الحكم المقابل للنسخ و بين استمراره المقابل لتقييده بزمان مثلا الحكم بلزوم العقد قد يكون استمراريا بمعنى انه غير مختص بزمان فكما انه يكون العقد الصادر في زمان لازما فكذلك العقود الصادرة فيما بعده (و بعبارة أخرى) الحكم المجعول على موضوعه المقدر وجوده قد يكون بنفسه استمراريا و أخرى يكون لزومه استمراريا بمعنى انه إذا وجد العقد و حكم عليه باللزوم يكون اللزوم استمراريا في مقابل اللزوم في ساعة واحدة مثلا و الاستمرار بهذا المعنى لا ينافي عدم الاستمرار بالمعنى الأول كما ان الاستمرار بذلك المعنى لا ينافي عدمه بهذا المعنى و الاستمرار الغير الممكن تعرض الدليل المثبت للحكم له هو الاستمرار في نفس القضية الحقيقية المجعولة و اما الاستمرار بالمعنى الثاني المقابل للتقييد فتعرض الدليل له بمكان من الإمكان و أما الظهور من جهة الدليل الخارجى فهو ممنوع أيضا.

آنچه که از دلیل مثبت اصل حکم استفاده نمی‌شود، استمرار در مقابل نسخ است نه استمرار در مقابل تقیید به زمان؛ یعنی اینکه آیا اصل حکم «اوفوا بالعقود» تا ده سال بوده است یا سال یازدهم هم بوده است؟ اگر مردم عقود جدیدی ابداع کردند باز هم «اوفوا بالعقود» شامل عقود آنها می‌شود یا نه؟ و این غیر آن است که بگوییم وقتی «اوفوا بالعقود» شامل عقدی شد، شمولش تا آخر ادامه دارد. این دو تفاوت دارد و ممکن است اطلاق اولی نباشد و اطلاق دومی باشد یا ممکن است اطلاق دومی نباشد و اطلاق اولی باشد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی